

تحلیل گفتمانی دین و دولت در بخش‌های سه‌گانه شاهنامه فردوسی

مرتضی شیرودی^۱ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۱۰

مصطفی جهانبخش^۲ پذیرش: ۱۳۹۷/۹/۱۲

چکیده

شاهنامه فردوسی، اثری عظیم در ادبیات ایرانی است. محتوای آن را اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تاریخ ایران، از ابتدا تا فتح ایران توسط اعراب مسلمان تشکیل می‌دهد. رابطه دین و دولت در شاهنامه، به دلیل اهمیت آن در عصر مدرن، از موضوعات مورد علاقه نسل جدید است. در این مقاله، با روش هرمنوتیک نورمن فرکلاف که مبتنی بر سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین است به بررسی نسبت دین و دولت در سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی شاهنامه پرداخته‌ایم. در شاهنامه، دولت روندی ثابت و یکنواخت دارد و دین است که با فراز و فرود خود این رابطه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دولت که همان حکمرانی و جهان‌داری است ساختار ساده‌ای دارد، ولی دین به‌مرور زمان از ساختار ساده به‌سوی ساختار پیچیده حرکت می‌کند که همین موضوع رابطه دین با دولت را متحول می‌سازد و طی زمان، رابطه ساده آن در دوران کیومرث به رابطه‌ای پیچیده در پایان شاهنامه تبدیل می‌شود. در این مقاله سعی شده رابطه دین و دولت در شاهنامه با توجه به سه سطح تحلیلی فرکلاف و سه بخش شاهنامه مورد کنکاش قرار گیرد.

واژگان کلیدی:

دین، دولت، شاهنامه، فردوسی، فرکلاف و جهان‌داری.

dshirody@yahoo.com

m.jahan1359@gmail.com

۱. دانشیار مرکز پژوهشی تمدن اسلامی و دین پژوهی پیامبر اعظم(ص)

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

۱. مقدمه

بیان سه سخن برای ورود و فهم مطالب پسین لازم است:

الف) اهمیت شاهنامه: کتاب فردوسی میان ایرانیان، جایگاه ویژه‌ای دارد. این امر در نقالی‌ها و تعداد بالای نسخ خطی شاهنامه و مینیاتورهای هنرمندان ایرانی برای بیان اتفاقات شاهنامه، به‌خوبی مشاهده می‌شود، در حقیقت، شاهنامه «قبالة هویت ملی» (دباشی، ۱۳۶۹: ۳۲۶) ایرانیان و یکی از قدیمی‌ترین نسخ فارسی است که اهمیت سیاسی فراوانی دارد؛ زیرا سرگذشت بسیاری از شاهان ایرانی در آن درج شده؛ اما محتوای سیاسی آن، زیر سایه ادبیات غنی این اثر قرار گرفته است، به همین دلیل شاهنامه بیشتر مورد توجه ادیبان و حافظان زبان فارسی قرار دارد تا یک رساله سیاسی مورد عنایت اندیشمندان سیاسی. در واقع «منظور فردوسی از سرودن شاهنامه، ساختن پایگاهی در زیر شاخ سرو افکن دانش است، دانشی که چگونگی داشتن گیتی، یعنی راه و رسم کشورداری را که فردوسی از آن با تعبیر جهان‌داری یاد می‌کند» (پرهام، ۱۳۷۳: ۱۲۹) از سوی دیگر، در جهان امروز، رابطه دین و دولت اهمیت فراوانی برای پژوهشگران علم سیاست دارد و رابطه دین و دولت و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این دو از هم، از اهم موضوعات سیاسی جدید است و برای شناخت و تبیین این رابطه در گذشته ایران زمین، رجوع به کتب و نوشته‌های گذشتگان اجتناب‌ناپذیر است. با توجه به اهمیت شاهنامه و نوع نگارش آن که روایتگر حکومت شاهان است می‌توان با روش‌هایی مناسب به تحلیل و بررسی رابطه این دو نهاد، در شاهنامه پرداخت و از این راه، نوری بر رابطه این دو نهاد در ایران قدیم افکند.

ب) ادوار شاهنامه: برای بررسی بهتر و دقیق‌تر متن پر حجم و پیچیده شاهنامه، تفکیک آن، هم‌راستا با چارچوب نظری لازم است. این مقاله سخن ذبیح‌الله صفا و شاهرخ مسکوب در تفکیک شاهنامه به سه بخش اساطیری، پهلوانی (حماسی) و تاریخی (صفا، ۱۳۶۹: ۲۰۶؛ مال میر، ۱۳۸۷: ۲۰۸) را ملاک تحلیل خویش قرار داده است.

ج) تحریرهای دوگانه شاهنامه: چند تن از پژوهشگران برجسته از احتمال وجود دو تحریر از خدای‌نامه در عصر ساسانی، سخن گفته‌اند که در گونه‌ای از آن‌ها نقش دبیران درباری بیشتر بوده و در نوعی دیگر، نفوذ و تأثیر موبدان زرتشتی، این نگرش دینی و از سوی

دیگر، چون شاهنامه ابومنصوری، از این خدای‌نامه‌ها گردآوری شده (آیدانلو، ۱۳۸۳: ۱۰۷) تأثیر آن‌ها بر شاهنامه قطعی است و به قول استاد زرین‌کوب:

«روایات عمده‌ای که مأخذ حماسه ایرانی است آن‌گونه که در شاهنامه فردوسی هست از مأخذ پهلوانی و نقل‌های افواهی مأخوذ از اساطیر باستان آمده است؛ اما بخش عمده آن به هر صورت از روایات دینی - زرتشتی و حتی مأخذ پیش از زرتشت، باید اخذ شده باشد.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۳۰)

تأثیر موبدان زرتشتی در اوستا، با توجه به جمع‌آوری و نقل داستان‌های شاهنامه توسط ایشان، قطعی به نظر می‌رسد؛ اما برای روشن شدن مطلب چند مورد از دخالت اعتقادات دین زرتشتی را در شاهنامه می‌آوریم. چهره اهریمنی اسکندر در بخش‌هایی از شاهنامه بازمانده تأثیر تحریرها و سنت رسمی دینی خدای‌نامه در شاهنامه ابومنصوری است؛ زیرا در ادبیات دینی زرتشت و نگاه موبدان، سوزاننده کتاب‌های دینی شخصیتی زیان‌کار است (آیدانلو، ۱۳۸۳: ۱۰۷) و مهم‌ترین نشانه از تأثیر اندیشه زرتشتی موبدان در منابع شاهنامه می‌توان به حذف دو خاندان بزرگ پادشاهی ایران در شاهنامه اشاره کرد. آنچه باعث شده است نام هخامنشیان و اشکانیان در شاهنامه حذف گردد دلیل دینی داشته است؛ زیرا هخامنشیان و اشکانیان، زرتشتی نبوده‌اند. هابری ماسه نیز، همین نکته را موجب فراموشی دوره‌های مذکور دانسته است. وی عنوان می‌دارد: «دین زرتشتی دوره ساسانیان چون دین رسمی و آشتی‌ناپذیر بود، بر دوره‌های دیگر که ادیان دیگری گاهی رقابت پیروزمندانه‌ای داشتند، پرده فراموشی افکند و از یاد بردن این دو سلسله بزرگ را چنین می‌توان تعریف کرد.» (کریمیان، ۱۳۷۵: ۲۲)

۲. تعریف مفاهیم

کاربرد وسیع دو مفهوم دین و دولت در این نوشتار ما را ناگزیر می‌سازد به تعیین حدود معنایی آن پردازیم:

الف) دین: واژه دین در فرهنگ کهن ایرانی به شکل «دئنا» به معنای وجدان و نوعی دریافت درونی، کاربردی بسیار وسیع دارد به عبارت دیگر، دئنا بیان اسطوره وجدان است. (خسروی، موسوی، ۱۳۸۷: ۱۰۳) از دیگر سو، دین از واژه‌هایی است که قدمت زیادی دارد و کاربردهای فراوانی هم داشته است و بر همین اساس، تعاریف فراوانی دارد و هر اندیشمندی با توجه به مبانی فکری خود، به تعریف آن پرداخته است. مثلاً علامه طباطبایی، دین را این‌گونه تعریف می‌کند: «دین، عقاید و یک سلسله دستورهای عملی و اخلاقی است که پیامبران از طرف خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند، اعتقاد به این عقاید و انجام این دستورها، سبب سعادت و خوشبختی انسان در دوجهان است.» (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۴۱) در شاهنامه از چهار دین نام برده شده است: جهود، عیسوی، اسلام و در آخر دین زرتشت (طباطبایی، ۱۳۱۳: ۷۵).

ب) دولت: واژه دولت "State"، از ریشه لاتینی "Staves" به معنای ایستادن و به صورت دقیق‌تر از واژه "Statvs" به معنای وضع مستقر و پابرجا گرفته شده است. «دولت» قدرت عمومی است و با ساخت اقتدار و روابط قدرت در جامعه سروکار دارد. مفهوم دولت روی هم رفته، مفهومی باز و قابل تعبیر و تفسیر بسیار است. باین حال، مفهوم دولت، مفهومی منفعل نیست، بلکه بیش از هر چیز، اساس واقعیت سیاسی را تشکیل می‌دهد. دولت متضمن معنای نظم اجتماعی است که در آن شهروندان وحدت می‌یابند. (وینست، ۱۳۷۶، ۳۲۰) بنابراین، دولت نهاد اصلی ساختار سیاسی یک کشور است که به تدبیر و مدیریت حوزه عمومی مشغول است. دولت چهار رکن دارد: مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت که از عوامل تشکیل‌دهنده دولت محسوب می‌شوند. دولت در شاهنامه مساوی با مفهوم جهان‌داری و شاهنشاهی است و می‌توان گفت که شامل حکومت، حاکمیت، سرزمین و مردمی مشخص است که دو گزینه آخر، یعنی مردم و سرزمین به شدت مورد تأکید شاهنامه است. پادشاهان شاهنامه همان رؤسای دولت‌اند که همه امور مملکت را هدایت می‌کردند.

۳. چارچوب نظری

برای فهم اندیشه سیاسی مستور در شاهنامه و تبیین ارتباط دین و دولت، روش تحلیل گفتمان فرکلاف که مرحله کامل‌تری از هرمنوتیک است و تفهیم تبیین را بهتر می‌سازد به عنوان

چارچوب نظری مورد استفاده قرار می‌گیرد. تحلیل گفتمان فرکلاف در سه سطح صورت می‌پذیرد:

الف. **سطح توصیف:** معنای گفتار و متن را با توصیف آن به دست می‌آوریم در این حالت تحلیلگر، ویژگی‌های ظاهری متن را مطالعه می‌کند در واقع، متن متنوع از زمینه‌ها و شرایط، مورد توجه قرار می‌گیرد. (تحلیل متن)

ب. **سطح تفسیر:** معنای آن را با نسبتی که با گفتارهای زمینه دارد پیدا و کشف می‌کنیم که در این مرحله رابطه جریان تولید و فرایند تفسیر متن را مورد بررسی قرار می‌دهد. (تحلیل فرایند)

ج. **سطح تبیین:** معنای آن با نسبتی که با تحولات اجتماعی پیدا می‌کند و پژوهشگر متن را متأثر از شرایط اجتماعی می‌داند. (حقیقت، ۱۳۸۷: ۴۸۴ و ۴۸۵)

۴. دوره اساطیری

شاهنامه با سخنان شیرین دهقان‌زاده ایرانی در مورد جهان و گیتی و پادشاهی کیومرث آغاز می‌شود.

چنین گفت کآیین تخت و کلاه	کیومرث آورد و او بود شاه
به گیتی درون سال سی شاه بود	به خوبی چو خورشید بر گاه بود
همی تافت زو فر شاهنشاهی	چو ماه دو هفته ز سرو سهی
دد و دام و هر جانور کش بدید	ز گیتی به نزدیک او آرמיד
دوتا می‌شدندی بر تخت او	از آن برشده فره و بخت او
به رسم نماز آمدندیش پیش	وز و برگرفتند آیین خویش

(فردوسی، ۲۷)

بزرگ‌ترین مکتوب حماسی ایران با داستان کیومرث به‌عنوان اولین پادشاه آغاز می‌شود. دوران پادشاهی وی ۳۰ سال طول کشید. بر اساس سخن فردوسی، کیومرث دارای فر شاهنشاهی است و به دلیل این فر شایستگی حکمرانی دارد و علاوه بر فر، وی از بخت و اقبال نیز برخوردار است. پیوستگی بخت و اقبال به همراه فر شاهنشاهی موجب ثبات تاج و تخت کیومرث می‌شود. فر یا فره نوعی نیروی خاص برای انسان‌های ویژه است، ولی جالب این است که کیومرث، فر شاهنشاهی دارد و بر اساس همین فر شاهنشاهی، مردم به وی روی می‌آورند و او را پادشاه خود می‌نامند و از او اطاعت می‌کنند. فر، مشروعیت ساز است و اطاعت و پذیرش شاه را موجه‌تر می‌کند. جهان اساطیری که محدوده حکومت کیومرث است، ابتدا فقط از خوبی مطلق تشکیل شده است و در آن، سخنی از یک ملت یا سرزمین خاص نیست، ولی این جهان خوب مطلق، به‌زودی به دو جناح خوب و بد تقسیم می‌شود. جهان خوب تحت رهبری کیومرث قرار دارد. (رستگار، ۱۳۸۴: ۱۲)

برآمد برین کار یک روزگار	فروزنده شد دولت شهریار
به گیتی نبودش کسی دشمن	مگر بدکنش ریمن آهرمن
یکایک بیامد خجسته سروش	بسان پری پلنگینه پوش
بگفتش ورا زین سخن دربه‌در	که دشمن چه سازد همی با پدر

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۷)

کیومرث با هدایت‌های یزدان از طریق سروش آماده مبارزه با اهریمن می‌شود و این مبارزه خیر و شر، با قتل سیامک پسر کیومرث به دست دیویچه آغاز می‌شود و این آغازی است بر مبارزه اهریمن با نیروهای خیر و طرفداران یزدان.

نشستند سالی چنین سوگوار	پیام آمد از داور کردگوار
درود آوریدش خجسته سروش	کزین بیش مخروش و باز آر هوش
سپه ساز و برکش به فرمان من	برآور یکی گرد از آن انجمن

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۸)

در این ابیات، راهنمایی یزدان از طریق سروش برای نابودی اهریمن مشخص است و می‌توان گفت که از این پس، نیروهای خیر به فرمان یزدان در کنار پادشاه و در برابر نیروهای شر اهریمنی قرار می‌گیرند. بدسگالی اهریمن و وسوسه‌های او، یا آز و فزون‌خواهی افراد، از عوامل محل در امر شهریاری هستند که کار را اغلب به جنگ و ستیز و بیداد و ویرانی کشورها و شهریاری می‌کشاند. بهانه لازم برای جنگ نیز اغلب پیمان‌شکنی و کین‌خواهی است، در نتیجه، برای نظارت بر کارکرد جنگ و تنظیم رابطه صلح در کار شهریاری به «ابزار معنوی» نیاز بود که این مسئله را حل کند. (پرهام، ۱۳۷۳: ۹۳) از این پس، کم‌کم نقش عوامل ماورائی (دین و خدا و...) پررنگ‌تر می‌شود.

وجود اهریمن، دنیای پر از نیکی را با مشکلاتی مواجه می‌سازد و برای مبارزه با این مشکلات، نیاز به تکیه‌گاهی برای اتکای به آن است، در این بین، یزدان برترین تکیه‌گاه است تا نژاد بشر را در برابر دیو و دیویچگان مقاوم کرده و پیروز گرداند. پس از کیومرث، نوه او، هوشنگ پادشاه هفت‌کشور شد و در جنگی اهریمن را به کمک یزدان از بین می‌برد، وی نیز مانند نیای خود دارای ارتباط با خداوند است و به‌عنوان نماینده خداوند در زمین مستقر می‌شود و به آبادانی و دادگری در زمین می‌پردازد.

جهان‌دار هوشنگ با رأی و داد	به‌جای نیاتاج بر سر نهاد
چو بنشست بر جایگاه مهی	چنین گفت بر تخت شاهنشاهی
به فرمان یزدان پیروزگر	به داد و دهش تنگ بستم کمر

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۷)

هوشنگ در اثر حادثه‌ای ناگهانی، آتش را کشف کرده و متحیر عظمت و شکوه آن می‌شود. سپس آتش را فروغی ایزدی و هدیه‌ای خداوندی دانسته و قبله نیایش قرار می‌دهد. از این پس آتش به‌عنوان نشانه‌ای از عظمت و شکوه خداوندی در راستای نیایش و پرستش خداوند در شاهنامه ظهور می‌کند.

جهان‌دار پیش جهان‌آفرین نیایش همی کرد و خواند آفرین
 که او را فروغی چنین هدیه داد همین آتش آنگاه قبله نهاد
 بگفتا فروغی است این ایزدی پرستید باید اگر بخردی

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۷)

پس از هوشنگ، طهمورث صاحب تخت و تاج می‌شود، وی پس از کسب تخت شاهی می‌گوید:

چنین گفت کاین را ستایش کنید جهان‌آفرین را نیایش کنید
 که او دادمان بر ددان دستگاه ستایش مر او را که بنمود راه

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۸)

وی مردمان سرزمینش را به اطاعت از خداوند دعوت کرده و اعلام می‌دارد: «خداوند باعث پیروزی و برتری ما بر ددان و دیوان شده و این دستگاه حکومتی مدیون اوست.» از این رو، خود و مردم را به پرستش یزدان دعوت نموده و دین را سامان می‌دهد.

همه‌روزه بسته ز خوردن دو لب به پیش جهان‌دار برپای شب
 چنان بر دل هرکسی بود دوست نماز شب و روزه آیین اوست

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۸)

خویش کاری هر فردی موجب کسب فره متناسب با طبقه اجتماعی او می‌شود. در اینجا، طهمورث با انجام مناسک دینی در مسیر اطاعت از خداوند و پیروی از امر قدسی، از بدی‌ها پاک‌شده و فره ایزدی بر او تابیده می‌شود. فره ایزدی به‌عنوان یکی از مفاهیم کلیدی مشروعیت الهی پادشاه در ایران باستان و بالاتر از فر شاهنشاهی، وارد ادبیات شاهنامه می‌شود. پادشاه با کسب فره ایزدی، نگهبان نظم زمینی و مجری تطبیق نظم کیهانی و زمینی خواهد بود. به‌بیان‌دیگر فره در نقش حلقه واسط مینو و گیتی به شمار می‌رود. (احمدوند، نوذری، جبرائیلی، ۱۳۹۵: ۱۱) هماهنگی میان نظم کیهانی و زمینی تأکیدی بر اهمیت نقش پادشاه

است. پادشاه در رأس طبقات اجتماعی و به‌عنوان رابط آسمان و زمین وظیفه این هماهنگی را بر عهده دارد فرمان‌برداری از امر قدسی در راستای تداوم فره ایزدی اهمیت می‌یابد.

همه راه نیکی نمودی به شاه همه راستی خواستی پایگاه
چنان شاه پالوده گشت از بدی که تایید ازو فره ایزدی

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۸)

پس از پادشاهی طهمورث، جمشید فرزند وی به پادشاهی می‌رسد. جمشید با عنایت به جایگاه شاه در رأس طبقات اجتماعی و رابط میان نظم کیهانی و زمینی، خود را هم موبد و هم پادشاه می‌داند.

منم گفتم با فره ایزدی همم شهریاری همم موبدی

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۸)

به دلیل توسعه و گسترش جامعه در دوران جمشید، اقشار و طبقات مختلف با وظایف و کارکردهای خاص در جامعه پدیدار می‌شوند. یکی از مهم‌ترین این اقشار، روحانیون هستند که وظیفه خاص پرستش خداوند در مکانی خاص را دارند. از این رو، دوره جمشید آغاز قشربندی و تخصصی شدن جامعه است که روحانیون و مبلغان دینی ظهور پیدا کرده و هویتی جدید را ایجاد می‌کنند. در این دوران، دین در میان مردم پذیرفته به نیروی اجتماعی تبدیل می‌شود و به همین دلیل، جمشید خود را هم شاه و هم موبد می‌نامد و سعی دارد از این طریق نفوذ قدرت خود را افزایش دهد.

ز هر انجمن پیشه‌ور گرد کرد بدین اندرون نیز پنجاه خورد
گروهی که کاتوزیان خوانی‌اش به‌رسم پرستندگان دانی‌اش
جدا کردشان از میان گروه پرستنده را جایگه کرد کوه

بدان تا پرستش بود کارشان نوان پیش روشن جهاندارشان

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۸)

درایت و کاردانی جمشید در توسعه جامعه و قشربندی آن، موجب رونق و کامیابی در حکومت وی شده که در نهایت ارمغانی جز غرور برای او ندارد. غرور وی موجب ناسپاسی و غفلت از خداوند، زمینه‌ساز انحطاط و افول فره ایزدی در او می‌شود. در این شرایط حکومتش نیز در سرایشی سقوط قرار گرفته و با حمله ضحاک از بین می‌رود.

بزرگی و دیهیم شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست
منی چون بیبوست با کردگار	شکست اندر آورد و برگشت کار
به یزدان هر آن‌کس که شد ناسپاس	به دلش اندر آید ز هر سو هراس
به جمشید بر تیره‌گون گشت روز	همی کاست آن فر گیتی‌فروز

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۹)

کیومرث و هوشنگ و طهمورث نیز، دارای همین مزایا هستند و هم دین و هم دولت را توأمان در اختیار دارند، ولی منیت و ناسپاسی جمشید باعث می‌شود وی منحرف گشته و زمینه اضمحلال خود را فراهم کند؛ البته باید این نکته را در نظر داشت که جمشید از ابتدا، عادلانه و برای سعادت مردم حکومت می‌کرد؛ اما بعدها خود را خدا خواند و مستبدانه حکومت کرد و مورد طغیان مردم و لشکریان قرار گرفت. (رستگار، ۱۳۸۴: ۱۹)

اکنون باید گفت چهار شاه اساطیری کیومرث، هوشنگ، طهمورث و جم، بر جهان فرمان می‌رانند و از ایشان با عناوین جهان کدخدای یا خدیو جهان یاد می‌شود. این چهار شهریار، مشروعیت حکومت خود را از خدا دریافت می‌کنند و یزدان، یار و یاور آنها است و از طریق سروش با آنها ارتباط دارد. (رستگار، ۱۳۸۴: ۱۸) در مورد ارتباط دین و دولت (جهان‌داری) در عصر اساطیری شاهنامه می‌توان گفت در آن، دین به‌عنوان نیروی مستقل از حکومت شکل نگرفته است و پادشاهان به‌عنوان مجریان انطباق نظم کیهانی با زمینی از فره ایزدی برخوردار بوده و شأن شهریاری و موبدی را هم‌زمان، در اختیار داشتند. با توجه به توسعه و پیچیده

شدن جامعه، خویش کاری هر قشر، اهمیت فراوانی می‌یابد. خویش کاری در مفهوم انجام وظیفه، رابطه مستقیمی با فره دارد، به این صورت که کسانی که وظایفشان را درست به جای آورند، صاحب فره می‌شوند. (آموزگار، ۱۳۸۷: ۲۱) بر همین اساس موبدی به‌عنوان یکی از شئون جامعه، توسعه یافته و وظایف خاصی برای قشر نوپای موبدان تعریف می‌گردد. با این وجود، در این عصر، دین و دولت همچنان بر هم منطبق بوده و هر دو در شخص شاه نمود می‌یابند. فرامین و اوامر شاه هم حکومتی و هم دینی هستند. از سوی دیگر فره ایزدی هم نشانه پشتیبانی و حمایت خداوند از شاه است و می‌توان گفت که این دو نهاد یکی هستند و مستقل از یکدیگر نیستند.

پس از لغزش جمشید، ضحاک به حکومت می‌رسد و برای اولین بار، در شاهنامه نیروهای اهریمنی به قدرت می‌رسند. ضحاک از طریق راهنمایی اهریمن، پدر خود را به قتل رسانده و به حکومت می‌رسد. از این زمان، خویش کاری اقشار جامعه تغییر کرده و در جهت گسترش شرارت‌های اجتماعی حرکت می‌کند. در فضای جدید، هنر خوار شده و جادوگری به‌عنوان نشانه‌ای از پلیدی ارج می‌یابد.

هنر خوار شد جادویی ارجمند نهان راستی آشکارا گزند
ندانست جز کژی آموختن جز از کشتن و غارت و سوختن

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۱)

سامان سیاسی استقرار یافته بر مبنای خویش کاری هر یک از گروه‌های اجتماعی در دوران ضحاک از بین رفته و روحانیون نیز در این تغییر، جایگاه خود را از دست داده و به حاشیه می‌روند. گسترش پلیدی و زشتی در حکومت ضحاک زمینه‌ساز انزوای بیشتر روحانیون می‌گردد. از این رو، مادر فریدون برای در امان نگه داشتن وی به کوه البرز نزد مردان روحانی که به انزوا گراییده‌اند رفته و فریدون را برای حفاظت از ضحاک به آن‌ها می‌سپارد. این داستان نشان‌دهنده عزت‌گزینی مردان دین در دوره ضحاک است.

یکی مرد دینی بران کوه بود که از کار گیتی بی اندوه بود
چو بگذشت ازان بر فریدون دو هشت ز البرز کوه اندر آمد به دشت

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۲)

۵. عصر پهلوانی

پایان عصر اساطیری یا افسانه‌ای شاهنامه مصادف است با ورود به عصر پهلوانی یا حماسی که با قیام کاوه آغاز می‌گردد. در این بخش از شاهنامه، پهلوانان حضور فعال داشته و به‌عنوان یکی از اقشار جامعه ایرانی و بر مبنای خویش کاری خود، بر روابط دین و دولت تأثیر می‌گذارند. حضور نهاد پهلوانی نشانگر پیچیده‌تر شدن جامعه ایرانی می‌گردد. با توجه به پیچیده‌تر شدن جامعه، فریدون پس از کسب قدرت به‌رسم شاهان گذشته، خویش کاری از بین رفته و نابود شده در زمان ضحاک را مجدد برقرار کرده و زمانه را از بدی و پلیدی پاک می‌کند.

فریدون چو شد بر جهان کامگار ندانست جز خویشتن شهریار
به‌رسم کیان تاج و تخت مهی بیاراست با کاخ شاهنشاهی
زمانه بی اندوه گشت از بدی گرفتند هر کس ره ایزدی

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۶)

استراتژی اصلی فریدون مبنی بر بازگرداندن سامان سیاسی بر اساس خویش کاری طبقات اجتماعی مورد پذیرش بزرگان قرار گرفته و جامعه ایرانی دوباره همچون گذشته در مسیر پیشرفت قرار می‌گیرد:

همه مهتران از همه کشورش بدان خرمی صف زده بر درش
بیاراست گیتی به‌سان بهشت به جای گیا سرو و گلبن بکشت

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۷)

فریدون در تقسیم‌بندی سه‌گانه جهان، پادشاهی ایران و تخت و تاج را به کوچک‌ترین فرزند خود، ایرج می‌سپرد که موجب حسادت برادران و کشته شدن ایرج می‌گردد. فرزند ایرج به نام منوچهر به جای پدر، پادشاه ایران می‌گردد و تاج شاهی بر سر می‌نهد، وی نیز دارای فره ایزدی است.

همم دین و هم فره ایزدیست همم بخت نیکی و هم بخردیست

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۴۷)

با پیچیده‌تر شدن جامعه در زمان منوچهر، خویش کاری موبدان نیز دستخوش تغییر شده و بر گستره وظایف و به تبع آن نفوذ آن‌ها افزوده می‌شود. بر همین اساس دین تشکیلاتی‌تر شده و حضور موبدان در قدرت، افزوده می‌شود؛ البته شایان ذکر است که همچنان پادشاه در رأس جامعه قرار دارد؛ لذا تقویت جایگاه موبدان در ذیل قدرت پادشاه و به عنوان مشاور، قابل تفسیر است. به عنوان مثال در داستان زال و انتخاب نوذر، نقش مشورتی موبدان آشکار می‌گردد.

بفرمود پس شاه با موبدان ستاره‌شناسان و هم بخردان
که جویند تا اختر زال چیست؟ بران اختر از بخت سالار کیست؟
همه موبدان و ردان را بخوانند همه راز دل پیش ایشان برانند

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۶۵)

منوچهر، نوذر را به پادشاهی برمی‌گزیند، ولی کوتاهی نوذر در انجام خویش کاری موجب نارضایتی و در نهایت کشته شدن وی به دست توران می‌گردد. پس از نوذر نقش پهلوانان در شاهنامه افزایش می‌یابد. از این پس دستان و رستم جایگاه ویژه‌ای به عنوان حافظان تخت پادشاهی بر عهده دارند. بر همین اساس طهماسب پس از مرگ نوذر به پادشاهی می‌رسد. در این انتخاب، موبدان نقش رساننده پیام از دستان به طهماسب را برای پذیرش تخت کیانی بر

عهده‌دارند. به بیان دیگر نقش اصلی بر عهده نهاد پهلوانی به عنوان حافظ شاهنشاهی است. این روند تا پادشاهی گشتاسب ادامه دارد. در پادشاهی گشتاسب تحولی عظیم با ظهور زرتشت به عنوان پیام‌آور از سوی یزدان و ارائه‌کننده دین ایجاد می‌شود.

خجسته پی و نام او زردهشت	که اهرمن بدکش را بکشت
به شاه کیان گفت پیغمبرم	سوی تو خرد رهنمون آورم
جهان‌آفرین گفت پذیر دین	نگه کن برین آسمان و زمین

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۰)

گشتاسب با پذیرش دین زرتشت زمینه گسترش و شیوع آن را در ایران برپا ساخت آتشکده‌هایی در سراسر کشور فراهم کرد که در آنجا به تقدیس اهورامزدا پرداخته می‌شد. در همین راستا برای ایجاد وحدت و سامان‌دهی دین برای هر آتشکده، موبد یا آذربان منصوب کرد که آتش را روشن نگه دارد و مردم را به دین دعوت نماید. (امین، ۱۳۹۱: ۴۲)

پراکنده اندر جهان موبدان	نهاد از بزرگان گنبدان
نخست آذر مهر برزین نهاد	به کشر نگر تا چه آیین نهاد
نبشتی بر زاد سرو سهی	که پذیرفت گشتاسب دین بهی

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۰)

با وجود تفاوت‌های شخصیت گشتاسب در شاهنامه و متون دینی زرتشت، پذیرش و حمایت گسترده وی از دین زرتشت علاوه بر شاهنامه در روایت‌های دینی زرتشتی نمود فراوانی دارد. (عفی، ۱۳۴۹: ۷۹) گشتاسب با پذیرش دین زرتشت و حمایت از گسترش و سامان‌دهی آن، موجب تقویت نهاد دین در شاهنامه گردید. حمایت‌های گشتاسب از دین زرتشت موجب تقویت نفوذ نهاد دین، در دربار می‌گردد به نحوی که پیشنهاد حمله به چین توسط زرتشت، مورد پذیرش پادشاه قرار می‌گیرد. جالب اینکه از استدلال دینی برای متقاعد کردن شاه برای حمله به چین استفاده می‌شود.

به شاه کیان گفت زردشت پیر که در دین ما این نباشد هژیور
 که تو باژ بدهی به سالار چین نه اندر خور دین ما باشد این...
 پذیرفت گشتاسپ گفتا که نیز نفرمایمش دادن این باژ چیز

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۰۱)

اما نکته‌ای که نباید در عصر پهلوانی آن را فراموش نمود داستان رستم و اسفندیار است. اسفندیار خود را در این نبرد، به‌عنوان نگهبان دین بهی معرفی می‌نماید. «اسفندیار فقط بر تخت نمی‌نشیند بلکه پاسداری دین بهی و پیروان آن را بکف می‌گیرد.» (مسکوب، ۱۳۷۷: ۳۸) شاید این جمله اغراق باشد و اسفندیار مبارزه با رستم را برای به دست آوردن حکومت انجام می‌دهد، ولی در سخنان وی در شاهنامه حمایت از دین بهی نمایان است و اسفندیار برای سرپوش گذاشتن کار خود و توجیه آن، از دین بهی استفاده می‌نماید؛ یعنی دین از مسیر اصلی خود خارج می‌شود. اسفندیار تحقق خوبی را در اطاعت از شاه می‌بیند و خود را بر حق می‌داند؛ زیرا شاهزاده و قهرمان گسترش دین است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸، ۱۰) در داستان رستم و اسفندیار می‌بینیم که خارج شدن شریعت از نقش خویش و الگو شدن آن برای کشورداری چگونه به فرآیندی می‌انجامد که حاصل آن نادیده گرفتن شایستگی‌ها و بایستگی‌ها با استناد به اقتدار مطلق، یعنی خودکامگی است. (پرهام، ۱۳۷۳: ۱۳۰) باوجود جنگ‌های مذهبی بسیار اسفندیار به‌منظور گسترش دین بهی، مبارزه او با رستم و واردکردن مباحث دینی برای توجیه کار خویش، برای دین و دولت بسیار زیان‌بار بود و تداعی گر نوعی دین سیاست زده است که محبوبیت دین در جامعه را کاهش خواهد داد.

عصر حماسی یا پهلوانی با مرکزیت نهاد پهلوانی به‌عنوان حامی پادشاهی، سایر اقشار جامعه از جمله نهاد موبدان را در سایه قرار داده و به حاشیه می‌برد. اشعار شاهنامه در این بخش سرشار از رشادت‌ها و روایت‌ها از پهلوانان است، ولی ظهور زرتشت در پایان عصر موجب تقویت نهاد موبدان می‌گردد.

عصر تاریخی مستندترین و واقعی‌ترین بخش شاهنامه است. در این دوران، نهاد دین به قدرت بیشتری می‌رسد و نقش موبدان نیز، به سرعت افزایش یافت. موبدان علاوه بر تولید عبادت گاه‌ها، تعلیم و تعلم و بهداشت عمومی و پیشگویی و اخترشناسی و منشی‌گری دربار را بر عهده گرفتند و از دیگر سو، نزدیک‌ترین افراد به شاهان معمولاً طبیبان و اخترشناسان و موبدان بوده‌اند و این مشاغل، بیانگر گستره نفوذ موبدان بود و شایسته است لااقل از این پس جایگاه واقعی موبدان و تأثیر آن‌ها در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری لحاظ شود.

اسکندر پس از فتح ایران به بازماندگانش توصیه می‌کند که حکومت ملوک‌الطوایفی را برقرار سازند؛ زیرا نه تنها مانع اتحاد ایرانیان و قدرت‌یابی آنان می‌شود، بلکه نوعی تنش و تضاد را در محدوده ایران‌زمین و حکومت‌های محلی را ایجاد کرده و از تمرکز قدرت در سرزمین ایران جلوگیری می‌نماید.

چنین گفت داننده دهقان چاچ	کزان پس کسی را نبند تخت عاج
به گیتی به هر گوشه‌ای بر یکی	گرفته ز هر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشانند	ملوک طوایف همی خوانند
برین گونه بگذشت سالی دویست	تو گفتی که اندر زمین شاه نیست

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۸۸)

خدعه اسکندر در زمان اشکانیان نیز ادامه داشته و ایران را از داشتن حکومت یکپارچه محروم می‌سازد تا اینکه اردشیر بابکان دارنده فره ایزدی و از نژاد شاهی ظهور می‌کند. اردشیر با آگاهی از خدعه اسکندر طرحی را برای پایان بخشیدن به حکومت ملوک‌الطوایفی مطرح می‌نماید. در این طرح، موبدان نمایندگی از جامعه دین‌داران ایران نیز حکومت ملوک‌الطوایفی را موجب رنج و آزار دین‌داران می‌داند که نشان‌دهنده تأثیر حکومت ملوک‌الطوایفی بر دین نیز هست.

یکی موبدی گفت با اردشیر	که ای شاه نیک‌اختر و دلپذیر
سر شهریاری همی نو کنی	بر پارس باید که بی‌خو کنی

که او از ملوک طوایف به گنج فزونست و زو دیدی آزار و رنج

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۹۲)

اردشیر به نیکی این را دریافته بود که راه یگانه کردن گروهی از مردم به نام یک ملت، مشارکت همه مردم در یک رشته اندیشه‌ها و آرمان‌ها است و تأیید ایزدی و دینی بهترین پشتیبان برای حکومت است. حکومت بدون دین و پشتیبانی آن ناقص است و هر لحظه امکان از بین رفتن و ویرانی آن وجود دارد. بهترین راه برای دوام یک حکومت از نظر اندیشه آرمان‌گرایانه ایرانی، همانا ارتباط با دین است. بر همین اساس اردشیر با یکپارچه کردن حکومت ایران، دین زرتشتی را مجدداً در ایران برقرار نمود و دین و دولت را به هم پیوند زد و به این طریق برای خود مشروعیتی دوجانبه کسب کرد.

فردوسی موضوع جدایی دین از حکومت را به‌عنوان دو نهاد مستقل در نصایح اردشیر بابکان به فرزندش شاپور به‌روشنی بیان می‌دارد ولی تأکید می‌کند که دین و حکومت باید همچون دو برادر نسبت به یکدیگر نقش حمایت‌کننده داشته باشند.

چو بر دین کند شهریار آفرین	برادر شود شهریاری و دین
نه بی‌تخت شاهی است دینی به پای	نه بی‌دین بود شهریاری به‌جای
نه از پادشاهی نیازست دین	نه بی‌دین بود شاه را آفرین
چنین پاسبانان یکدیگر نهند	تو گویی که در زیر یک چادرند
نه آن زین نه این زان بود بی‌نیاز	دو انباز دیدمشان نیک ساز
چو باشد خداوند رأی و خرد	دو گیتی همی مرد دینی برد
چو دین را بود پادشاه پاسبان	تو این هر دو را جز برادر مخوان
چو دین دار کین دارد از پادشاه	مخوان تا توانی ورا پارسا
هر آن‌کس که بر دادگر شهریار	گشاید زبان مرد دینش مدار

(رستگار، ۱۳۸۴: ۲۹)

در ابیات فوق اردشیر نقشی ویژه و هویتی مستقل برای دین قائل است، ولی این نقش در کنار پادشاهی قابل تفسیر است به بیان دیگر، گرایش وی به سمت حکومت و پادشاهی روشن است و به نوعی دین را هماهنگ با پادشاهی می داند، مخصوصاً در دو بیت آخر، مشخص است که اولویت با شهریار است. به بیان دیگر دین ابزاری حمایتی برای تقویت نهاد پادشاهی در ایران.

داستان مانی و مزدک در شاهنامه از این دست است. مانی صورتگری است که از دیار چین برای تبلیغ دین خود به دربار شاپور ذوالاکتاف می آید و خود را پیامبر می نامد و از شاپور تقاضای کمک دارد، شبیه داستان زرتشت و گشتاسب:

بدان چربه دستی رسیده به کام	یکی برمنش مردمانی به نام
به صورتگری گفت پیغمبرم	ز دین آوران جهان برترم
ز چین نزد شاپور شد بار خواست	به پیغمبری شاه را یار خواست

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۴۱۵)

شاپور، مانی را به حضور می پذیرد و سخنان مانی، شاپور را سردرگم می نماید و خود را یارای مواجهه با مانی نمی بیند به این سبب، موبدان را برای بحث و جدل با مانی فرامی خواند و تصمیم گیری در این خصوص را به موبدان واگذار می نماید.

سخن گفت مرد گشاده زبان	جهان دار شد زان سخن بدگمان
سرش تیز شد موبدان را بخواند	زمانی فراوان سخن ها براند...
بفرمود تا موبد آمدش پیش	سخن گفت با او ز اندازه بیش
فروماند مانی میان سخن	به گفتار موبد ز دین کهن...
زمانی برآشفقت پس شهریار	برو تنگ شد گردش روزگار
بفرمود پس تاش برداشتند	به خواری ز درگاه گذاشتند.

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۴۱۵)

در این روایت، دو نکته اساسی وجود دارد اول اینکه شاپور امر دینی را به موبدان می‌سپارد و دوم طردمانی بر مبنای رأی موبد آن‌که بیانگر نفوذ و قدرت موبدان در دربار شاهی است. در روایتی دیگر، مزدک پیام دین پاک را عرضه نموده و قباد را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بیامد یکی مرد مزدک بنام سخنگوی بادانش و رأی و کام
گران‌مایه مردی و دانش فروش قباد دلاور بدو داد گوش

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۴۶۳)

دین مزدک، بسیار چالش‌برانگیزتر از دین مانی بود؛ زیرا تمامی ساختار قدرت را هدف قرار داد. وی در سخن با قباد عنوان می‌دارد که زن و مال باعث ظلم و ستم است و باید این دو اشتراکی شود. مزدک در صدد الغای مالکیت خصوصی است و به همین سبب همه مالکان و قدرتمندان و موبدان با وی به مخالفت می‌پردازند و در جهت نابودی وی باهم متحد می‌گردند.

سرانجام موبدان و مهتران کشور، برگرد خسرو انوشیروان، پسر قباد جمع گشته و او را به مخالفت برمی‌انگیزند و مزدک و پیروانش را از زمین برمی‌دارند. (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۲۴) در اینجا به توانایی موبدان پی می‌بریم و ساختار دین را بسیار قدرتمند می‌یابیم که شاهی را از قدرت خلع نمایند (قباد) و فرزند وی (خسرو انوشیروان) را به منصب شاهی منصوب نمایند و همچنین ندای دینی جدید را در نطفه خفه نمایند.

تفاوت مانی و مزدک با زرتشت در این بخش داستان آشکار می‌گردد. در زمان زرتشت، دین هنوز تشکیلاتی نشده و به‌عنوان نهادی مستقل وجود ندارد به همین سبب، زرتشت گشتاسب را با خود همراه می‌سازد و از این طریق، مجال می‌یابد دین خود را بر حکومت ایران ارائه و تثبیت نماید، ولی در زمان مانی و مزدک، دین به‌عنوان نهادی کامل و دارای تشکیلاتی منسجم در عرصه حکومت وجود دارد و به مانی اجازه تبلیغ دین خود را نمی‌دهد

با وجود اینکه مزدک نیز مانند زرتشت می‌تواند پادشاه را با خود هم‌نوا سازد، ولی قدرت و نفوذ نهاد دین در زمان مانی، مانع موفقیت او می‌شود.

برخی از پژوهشگران معتقدند گرایش قباد به پیام‌آور نو، به‌منظور تخفیف نفوذ موبدان بوده که این کشمکش در سراسر دوره ساسانی ادامه داشته است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۲۴) نوع قدرت پادشاهان مطلقه بوده است و حضور همراه و رقیب را در قدرت نمی‌پذیرفته است با توجه به داستان رستم و اسفندیار و از دور خارج شدن پهلوانان از ساختار قدرت، طبیعی است که دستگاه سیاست به‌مرور از قدرت‌یابی روحانیون هراسان شده باشد و با پذیرش دین جدید، بخواهد دین قبلی را که قدرتمند شده از صحنه خارج نماید و یا لااقل از قدرت آن بکاهد ولی در زمان قباد، این موضوع نتیجه معکوس داشت و باعث شد، موبدان قدرتمندتر شوند؛ زیرا ادعاهای مزدک با تمامی ساختار قدرت درگیر شد و نه فقط با موبدان، به همین دلیل در حذف وی همه بزرگان نقش داشتند، ولی کار به نام موبدان تمام شد و باعث افزایش قدرت آن‌ها می‌شود.

خسرو پرویز، شاه دیگر ساسانی که به‌جای هر مزد پدر، بر تخت می‌نشیند حکومت را عطیه‌ای الهی می‌داند که از خداوند پذیرفته است و به همین جهت، خواستار پیروی و تأیید موبدان است و به‌نوعی می‌توان گفت برای اعمال خود به دنبال ایجاد مشروعیت دینی است تا مقاومت‌ها را در هم بشکند و حکومت خود را تقویت نماید.

چو خسرو نشست از بر تخت زر	برفتند هرکس که بودش هنر
به موبد چنین گفت کاین تاج و تخت	نیابد مگر مردم نیک‌بخت
مبادا مرا پیشه جز راستی	که بیدادی آرد همه کاستی
ز یزدان پذیرفتم این تخت نو	همین روشن و مایه و ر بخت نو
شما نیز دل‌ها به فرمان دهید	به هر کار بر ما سپاسی نهید

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۵۳۸)

درباره خسرو پرویز، جز تأیید آسمانی و نمایندگی ایزد در زمین، مقام دنیوی سلطنت با مرتبه روحانی - موبدی نیز در هم آمیزد.

که هم شاه و هم موبد و هم ردی مگر بر زمین سایه ایزدی
چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در یک انگشتری

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۵۳۸)

وقتی چنین شد، دشمن شخصی شاه - موبد، دشمن خدا خواهد شد و می‌توان بافتخار دشمنان ایزد را به بند کشید. این آغاز استواری پایه‌های خودکامگی است (یا حقی، ۱۳۸۷: ۱۶۵) لذا دین به معنای کامل کلمه، ابزار حکومت، توجیه‌گر خشونت و از یک عطیه آسمانی به یک ابزار زمینی تبدیل می‌گردد و البته پیوند دین و دولت نیز در قوی‌ترین شکل آن است و هر ضربه به دین یا دولت برای هر دو زیان‌بار خواهد بود و از این زمان است که آسیب‌پذیری آنان بیشتر می‌گردد. با پناهنده شدن خسرو پرویز به روم و بازگشت او به پایتخت، آن‌هم به کمک قیصر، دوران نوینی از گسترش دین عیسوی آغاز می‌شود. یکپارچگی دینی در این روزگار سست شده و در اثر بدکاری موبدان، هوشمندان قوم از آیین زرتشت سرخورده شده بودند و آیین تازه‌ای را جست‌وجو می‌نمایند که رنگ روحانی و اخلاقی آن از دین زرتشت، قوی‌تر باشد و رسم و آیین طبقاتی کهن را فروریزد، نفوذی که آیین ترسایی در این دوران، در ایران یافت از همین جا بود و همچنین، مسلمان شدن سلمان فارسی که بر دین ترسایی بود نیز، ناشی از ناخرسندی وی از آیین گذشته بود. (یا حقی، ۱۳۸۷: ۱۶۷)

با انحطاط دین و ابزاری شدن آن به‌مرور فرزنانگان و اندیشمندان از دین زرتشت روی برمی‌گردانند که باعث می‌گردد مردم عادی نیز، از این دین ناامید و دل‌زده گردند. نهاد دین به طبقاتی کردن جامعه کمک کرد و باعث نارضایتی عمومی شد و وقتی مزدک به ابلاغ پیام خود (مبنی بر الغای طبقات و مالکیت) پرداخت از سوی عموم، مورد پذیرش قرار گرفت و موبدان فقط با کمک حکومت توانستند این قیام را سرکوب نمایند، ولی با حمله بیگانگان این ساختار بر هم می‌ریزد؛ زیرا از یک سو دین منحرف گشته و ابزار حکومت شده است و دیگر برای ایرانیان، پیام‌آور نیک بختی نیست و از سوی دیگر، نهاد پهلوانی نیز، با خدعه دین بهی

(اسفندیار) تضعیف گشته است که نتیجه آن سقوط پادشاهی ایرانیان در برابر اعراب مسلمان است.

۷. نتیجه؛ انطباق سطوح تحلیل فرکلاف بر بخش‌های سه‌گانه شاهنامه

در سطح توصیف در بحث واژگان که مورد توجه این مقاله است باید ارزش‌های تجربی، روابط معنادار (هم معنایی، شمول معنایی، تضاد معنایی) و ارزش‌های رابطه‌ای واژگان مورد نظر بررسی گردد. (ایزدی، ۱۳۷۹: ۱۲۳) با توجه به اینکه دین و دولت، واژگان کلیدی بحث ما هستند و همچنین نظر به بررسی‌های انجام‌شده در بخش اول این مقاله، می‌توان گفت دین و دولت (جهان‌داری به تعبیر فردوسی) در بخش اساطیری شاهنامه به صورت روشن بیان نگردیده است و خیلی مختصر و کلی به آن‌ها اشاره شده، ولی مشخص است که هر دو، از ارزش‌هایی اصلی هستند؛ زیرا ارزش اصلی در شاهنامه برتری راستی در برابر کژی و پلیدی است و در بخش اول شاهنامه، پادشاهان از سوی خداوند با اتکا بر دین، مأمور نابودی دیوان و اهریمنان هستند.

خداوند از طریق سروش با پادشاهان ارتباط دارد و این به معنای اهمیت پادشاهان است و آنچه مشخص می‌گردد پادشاهان و حکومت‌داری از ارزش بالایی برخوردار است و این در فرآیند حکومت چهار پادشاه به تأیید می‌رسد. دین نیز، در دوران حکومت چهار پادشاه به صورت بسیار مبهمی حضور دارد و آن چیزی که از آن مشخص است ارزش بودن آن است و به مرور زمان بر ارزش آن افزوده می‌گردد.

روابط معنادار که یکی دیگر از مفاهیم این سطح فرکلاف است و در بحث ما اهمیت کلیدی دارد. در بخش اساطیری دین و دولت به صورت واضح تعریف نگردیده‌اند و آنچه از دین، نمایان است همان ایزدپرستی یا یکتاپرستی و مقابله با اهریمن به عنوان منشأ بدی است و آنچه از دولت نمایان است، حکومت‌داری است و ذکر از نحوه حکومت کردن نیامده است؛ البته در بحث حکومت، مفهوم خویش کاری پادشاه بر مبنای دو مفهوم خرد و داد، مورد توجه قرار گرفته است و شاهنامه نشان می‌دهد که هرگاه پادشاه از این دو برخوردار بوده، خویش کاری مطلوبی داشته و دارای فره ایزدی بوده است؛ اما رابطه معنادار دین و دولت در جای‌جای بخش اساطیری نمود دارد و در بخش اساطیری، دین و دولت دارای رابطه‌ای بسیار قوی هستند. پادشاه به عنوان رابط و جانشین خداوند بر روی زمین وظیفه

تطابق نظم کیهانی و زمینی را بر عهده دارد که همین موضوع، باعث می‌گردد که دین و دولت در شخص پادشاه نمود یافته و نوعی همپوشانی ایجاد گردد. به بیان روشن‌تر، دین بدون دولت و یا دولت بدون دین در بخش اساطیری معنایی ندارد و اما در مورد رابطه دین و دولت باید گفت که در بخش اساطیری شاهنامه، دولت تا زمانی پابرجاست که با دین، دارای رابطه است و در مورد حکومت، جمشید وقتی که نسبت به دین و خویش کاری خود پشت می‌نماید، دچار غرور شده و حکومتش نابود می‌گردد.

در بخش اساطیری بر مبنای سطح توصیف تحلیل فرکلاف و جداسازی ویژگی‌های ظاهری متن از زمینه‌ها و شرایط، دین و دولت دو واژه ارزشمند در شاهنامه که نه تنها دارای رابطه‌ای معنادار و پیوسته هستند، بلکه رابطه این دو، دارای ارزش فراوانی در شاهنامه است و پیوستگی حکومت با نحوه رابطه این دو، نسبت مستقیم دارد. در نهایت می‌توان گفت: «در بخش اساطیری دین و دولت، همپوشانی دارند که در شخص شاه تبلور می‌یابد.»

کردار گفتمانی حد واسط میان متن و کردار اجتماعی است و با استفاده از آن، مردم از زبان برای تولید و مصرف متن بهره می‌گیرند و بدان طریق، متن به کردار اجتماعی شکل می‌دهد و همچنین از آن شکل می‌گیرد. جنبه کردار گفتمانی در این چارچوب نشان می‌دهد که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان متن، در هر رویداد گفتمانی از منابع اجتماعی در دسترس که نظم گفتمان را شکل می‌دهند، بهره می‌گیرند. کردار گفتمانی که شامل تولید و مصرف متون می‌شود و اصطلاح نظم گفتمان را از فوکو وام گرفته است و از آن برای اشاره به «مجموعه منظم کردارهای گفتمانی مرتبط با یک حوزه اجتماعی خاص مانند سخنرانی، مشاوره و گفت‌وگوی غیررسمی در یک نهاد دانشگاهی و مرزها و روابط میان آنها» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۵۰) استفاده می‌شود. کردار گفتمانی با بن‌مایه سطح تفسیر به دنبال انتقال فضای اساطیری (که مختص شاهان و حاکمان است) به فضای عمومی است و در تلاش برای شناسایی لایه‌های زیرین قدرت و نمایانگر عدم استقلال فاعلان در گفتمان است.

دوره پهلوانی و یا حماسی با قیام کاوه آغاز می‌گردد و با تلاش و کمک نهاد پهلوانی، حکومت ضحاک نابود و فریدون زمامدار می‌گردد. ظهور نهاد پهلوانی باعث می‌گردد که

ساختار قدرت پیچیده‌تر گردد و تاکنون که نهاد قدرت وابسته به شخص شاه بود، اکنون قدرت دیگری به نام نهاد پهلوانی ظهور می‌کند. علاوه بر این تحول، دین که کلیدواژه بحث است نیز، یک تغییر اساسی می‌نماید و آن، سامان یابی و تشکیلاتی شدن نهاد دین است. حضور پررنگ نهاد پهلوانی در این دوره بر سایر اقشار از جمله نهاد موبدان سایه افکنده و آن‌ها را به حاشیه می‌راند، ولی در پایان دوره ظهور زرتشت موجب تغییر در معادلات قدرت و تقویت حضور موبدان می‌گردد. ارتباط مستقیم زرتشت با خداوند و پیام‌رسانی او موجب شکل‌گیری هویتی جدید برای نهاد دین می‌شود. در مرحله بعد، پذیرش و حمایت‌های گشتاسب زمینه‌ساز سامان‌دهی دین می‌گردد.

نکته مهم تقابل دو نهاد دین و پهلوانی در شاهنامه است که در داستان رستم به‌عنوان نماینده نهاد پهلوانی و اسفندیار به‌عنوان حافظ دین بهی به اوج می‌رسد که با کشته شدن اسفندیار و سرنوشت شوم برای رستم به پایان می‌رسد. حاصل این تقابل، تضعیف کامل نهاد پهلوانی با مرگ دلخراش رستم و ابزاری شدن دین برای قدرت به پایان می‌رسد. به بیان دیگر، اسفندیار با سوءاستفاده از دین به جنگ با رستم می‌رود. در هر صورت با جنگ رستم و اسفندیار دین ابزار دست می‌گردد و از سوی دیگر اخلاقیات که پشتوانه دین است با بد دین دانستن رستم، ضربه سختی می‌خورد. نکته اصلی برای ما که همان ارتباط دین و دولت است در اینجا تحت تأثیر نهاد پهلوانی تقویت می‌گردد و حضور نهاد دین، در ساختار قدرت افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، حضور عنصر مردم و توجه به گفتار در این بخش از شاهنامه نیز، نمود فراوانی دارد. خطابه‌های پهلوانان و تأثیر آن‌ها در بین مردم به‌عنوان انسان‌های بزرگ، نشان از اهمیت گفتار در این بخش از شاهنامه دارد و رابطه دین و دولت در این دوره، کم‌کم معنای واقعی خود را می‌یابد، چون در دوره اساطیری، نهاد مستقل دینی نداریم، ولی در این دوره نهاد دین دارای سامان و تشکیلات شده و حتی با رقیب قدرتمندی چون نهاد پهلوانی به مبارزه برمی‌خیزد. متولیان دینی با توجه به گسترش و محبوبیت دین زرتشتی با عنوان مؤبد، کارایی‌های فراوانی دارند، ابتدا در جامعه با کمک حکومت نفوذ فراوانی می‌یابند و به‌عنوان حامیان حکومت ایفای نقش می‌کنند و سپس وارد ساختار قدرت شده و بر آن تأثیر می‌گذارند که بوذرجمهر از این جمله است.

مرحله آخر، مرحله تبیین است. هدف از مرحله تبیین، توصیف گفتمان به‌عنوان بخشی از یک فرآیند اجتماعی است. تبیین گفتمان را به‌عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان

می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌بخشند، همچنین تبیین نشان می‌دهد که گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی می‌توانند بر آن ساختارها بگذارند، تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن، ساختارها می‌شوند. دانش‌زمینه‌ای واسطه‌تعیین اجتماعی و این تأثیرات است، به این معنا که ساختارهای اجتماعی به دانش‌زمینه‌ای شکل می‌دهند و این یکی، شکل‌دهنده گفتمان‌ها است و گفتمان‌ها، دانش‌زمینه‌ای را حفظ می‌کنند یا آن را تغییر می‌دهند و این دومی، باز به‌نوبه خود حافظ یا تغییردهنده ساختارها است. منظور از ساختارهای اجتماعی مناسبات قدرت است و هدف از فرآیندها و اعمال اجتماعی، فرآیندها و اعمال مربوط به مبارزه اجتماعی است؛ بنابراین تبیین عبارت است از دیدن گفتمان به‌عنوان جزئی از روند مبارزه اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت.

در مورد تبیین سه موضوع عوامل اجتماعی، ایدئولوژی و تأثیرات آن‌ها (نیستانی، ۱۳۷۹: ۸۸) مطرح است. به این معنا که در سطح تبیین که عوامل اجتماعی ورود پیدا می‌کنند، باید نسبت و تأثیر آن‌ها بر متن سنجیده شود. با توجه به اینکه عصر تاریخی، واقعی‌ترین بخش شاهنامه و در دسترس‌ترین آن است می‌توان از سطح تبیین برای تحلیل آن استفاده کرد. در همین راستا زمینه‌های اجتماعی مؤثر در به وجود آمدن شاهنامه به‌ویژه در رابطه دین و دولت (جهان‌داری) اهمیت فراوانی دارد. بررسی‌های بیانگر این است که اعتقادات موبدان زرتشتی در جمع‌آوری حماسه‌ها و تاریخ ملی ایران تأثیر فراوانی داشته است.^۱ به بیان دقیق‌تر حماسه‌ها و تاریخ‌نگاری‌ها در خدای‌نامه‌ها گردآوری شده که منبع اصلی شاهنامه ابومنصوری و به تبع آن، شاهنامه فردوسی است. به همین دلیل هخامنشیان با وجود شکوه و گستره جهانی از شاهنامه حذف می‌گردند و از سوی دیگر، اشکانیان به دلیل نداشتن دین واحد و حکومت ملوک‌الطوایفی مورد نکوهش قرار می‌گیرند؛ بنابراین می‌توان گفت که موبدان به‌عنوان عوامل اجتماعی، نقشی پررنگ در نمایش دادن رابطه دین و دولت در شاهنامه داشته‌اند و نهایت کوشش را برای تقویت این رابطه نموده‌اند و در هر زمانی که این رابطه، سست گردیده است مانند زمان اسکندر و اشکانیان و... به حذف یا تحقیر آن پرداخته‌اند.

در مبحث ایدئولوژی نیز، باید نقش و تأثیر دین و موبدان را در طراحی این گفتمان برجسته نمود. با توجه با مطالب بخش سوم بر خورد ایدئولوژیک حکومت با دو دین مانی و مزدک بر همین اساس، قابل بررسی است. مزدک بامدادان به دنبال مانی می‌آید، ولی آیین او جنبه اجتماعی و انقلابی دارد. به دلیل اینکه دین در این دوره بر همه شئون زندگی سایه افکنده بود هر نهضت و نوآوری که پیشنهاد می‌شده باید در قالب دین معرفی می‌شده است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۲۴) از این رو قیام مزدک که یک انقلاب اجتماعی در برابر مشکلات اجتماعی و اقتصادی هست نیز، به صورت دین نمایان می‌گردد و در اصل مزدک برای اصلاح ساختار طبقاتی جامعه به پا خاست و نه تغییر دین ولی چون دین و ساختار قدرت اعم از حکومت و نهادها و طبقات قدرتمند در هم ادغام شده‌اند و تضعیف هر یک موجب بر هم خوردن وضع موجود است و از طرفی دیگر، مردم زمانه بیشتر به دنبال یک پیامبر هستند تا یک مصلح، زیرا باورهای دینی در ذهن آن‌ها بسیار رسوخ نموده است و برای ترک دین قبلی نیاز به دین جدید دارند و این نشانه نوع نگاه مردم به دین است که دین را ایدئولوگ می‌سازد. نگاه منجی گرایانه به دین هرگونه عملی را نیز توجیه می‌نماید و از سوی دیگر از نظر حکومتی نیز، می‌توان گفت:

«در نظام‌هایی که دین و دولت به هم پیوسته‌اند و دولت بر مبنای عقاید دینی، استوار شده، هر جریانی که به نوعی موجب سستی ارکان دین را فراهم آورد، خودبه‌خود پایه‌ها و مبانی مشروعیت آن حکومت را نیز، تحت تأثیر قرار می‌دهد و بقای حکومت را به خطر خواهد افکند؛ بنابراین چنین حکومت‌هایی برای حفظ قدرت خویش، ناگزیر از اعمال نظارت سیاسی بر جریان‌های دینی مخالف هستند، چنانچه قوام اجتماع به دین درست است و انتظام امور اجتماعی جز به دین درست نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۹۷) بر همین اساس، در دو داستان مانی و مزدک دین به‌عنوان حامی ایدئولوژیک حکومت وارد بازی قدرت می‌گردد و هرگونه مخالفت با حکومت را به‌عنوان بدعت دینی، معرفی می‌نماید که این نشانه نهایت پیوند دین و دولت است. به‌هرروی، تأثیرات رابطه دین و دولت، بر تمامی شاهنامه سایه افکنده است و رابطه این دو واژه به‌عنوان گفتمانی عمل می‌نماید که همه گفتمان‌های شاهنامه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و عوامل اجتماعی و محیطی نیز در تثبیت آن بسیار مؤثر بوده‌اند. روند حضور و رابطه دین و دولت در اعصار سه‌گانه شاهنامه در جدول زیر به‌طور خلاصه نشان داده شده است.

دوره‌های شاهنامه	چارچوب تئوریک	دولت	دین	رابطه دین و دولت
عصر اساطیری	سطح توصیف (متن): دین و دولت دو واژه ارزشمند در شاهنامه	دولت بر مبنای دو مفهوم خرد و داد استوار بوده و در شخص پادشاه نمود می‌یابد.	دین دارای بار ارزشی بوده ولی هنوز استقلال معنایی از دولت و سامان مشخصی ندارد.	پادشاهان اساطیری تطبیق دهنده نظم کیهانی در زمین و مأمور نبودن دیوان و دارای فره ایزدی هستند. نسبت مستقیم میان دین و پیوستگی دولت.
عصر حماسی	سطح تفسیر (گفتار): اهمیت زبان و گفتار در انتقال فضای اساطیری به فضای عمومی	تغییر جامعه و شکل‌گیری نهادها موجب پیچیده‌تر شدن جامعه و ظهور نهادها با خویشکاری خاص در ساختار قدرت شده و در نهایت موجب کاهش نسبی قدرت شاه می‌گردد.	در ابتدای عصر دین در سایه نهاد پهلوانی قرار دارد ولی با ظهور زرتشت دین تقویت شده و سامان می‌یابد.	رسمیت یافتن دین زرتشت موجب تقویت جایگاه نهاد دین در ساختار قدرت می‌شود. دین از این پس سامان یافته و در تقابل با سایر نهادها مانند نهاد پهلوانی در صدد افزایش نفوذ در ساختار قدرت است.
عصر تاریخی	سطح تبیین (کردار اجتماعی): متن متأثر از عوامل و شرایط اجتماعی	دولت با بکارگیری نهاد دین موجب تقویت انسجام درونی و از سوی دیگر قدرت‌یابی نهاد دین می‌گردد.	دین هم در عرصه اجتماعی و هم در عرصه سیاسی با حمایت حکومت گسترش می‌یابد و به نهادی قدرتمندتر از سایر نهادها تبدیل می‌شود.	با ظهور اردشیر و ساماندهی دین حکومتی، پیوند محکمی میان دین و دولت ایجاد می‌گردد. این رابطه دوطرفه و پیوسته است.

سخن پایانی: پادشاهان یا حکمرانان ایران در عصر اساطیری دارای قدرت مطلق و فره ایزدی بوده و تطابق نظم کیهانی با نظم زمینی را بر عهده داشته‌اند. با پیچیده‌تر شدن جامعه، نهادهای جدیدی برای برطرف کردن نیازهای جدید مطابق با جامعه شکل می‌گیرند. به مرور این نهادها در ساختار قدرت رخنه کرده و بخشی از آن را تصاحب می‌کنند. بر همین منوال از قدرت مطلقه پادشاهان به‌عنوان نمادهای حکمرانی ایرانی کاسته شده و نهادها وارد ساختار قدرت می‌گردند. تقابل و درگیری میان نهادها برای کسب قدرت بیشتر، موضوع دیگری است که حکمرانان با آن مواجه هستند. نهادها با توجه به تغییر جامعه، رشد کرده یا تضعیف و جایگزین می‌شوند. در هر صورت بخشی از قدرت را در اختیار دارند؛ بنابراین روند حکمرانی در جامعه ایرانی از ابتدای شاهنامه مطلقه است و هر چه به سمت پایان حرکت می‌کنیم از قدرت حکمرانان به نفع نهادهای اجتماعی کاسته می‌شود؛ اما جریان دین در شاهنامه عکس جریان دولت و حکمرانی است. دین در ابتدای شاهنامه فقط به‌عنوان ارزشی اصیل مطرح است و به‌مرور با ظهور زرتشت سامان یافته و با حکومت اردشیر به قدرتمندترین نهاد اجتماعی ایران تبدیل می‌گردد؛ اما رابطه دین و دولت در ابتدای شاهنامه دارای مفهومی

انتزاعی و یک طرفه است. هر چه به پایان شاهنامه نزدیک می‌شویم به دلیل قدرت‌یابی نهاد دین، رابطه دوسویه شده و حکومت، خود را موظف به تقویت دین از طریق سامان‌دهی عبادتگاه‌ها، اعزام روحانیون و جمع‌آوری اوستا می‌کند و همچنین به حراست از آن از طریق مبارزه با مخالفان دین بهی (مانی و مزدک) می‌پردازد. به بیان دقیق‌تر در عصر تاریخی با حکومتی دینی مواجهیم که حفظ دین به معنای حفاظت از قدرت است؛ زیرا نهاد دین جزئی از ساختار قدرت شده و تصور حکومتی فارغ از دین در این مقطع زمانی بسیار مشکل است.

یادداشت‌ها

۱. برای توضیحات بیشتر به بند ۲ مقدمه مراجعه شود.

کتاب‌نامه

۱. آموزگار، ژاله (۱۳۸۷). «نقد ادبی: خویش کاری فردوسی»، نشریه بخارا، شماره ۶۶، ص ۱۸-۲۹.
۲. آیدانلو، سجاد (۱۳۸۳). «تاملی در منابع و شیوه کار فردوسی»، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، شماره ۱۹۲، ص ۸۵-۱۴۹.
۳. احمدوند، شجاع، نوذری، محمد اسماعیل و جبرائیلی، نیما (۱۳۹۵). «فهم تحول و تطور اسطوره فره ایزدی: از عهد ساسانی تا دوران اسلامی»، دوفصلنامه تحقیقات تاریخ اجتماعی، شماره ۱، پیاپی ۱۱، ص ۱-۳۲.
۴. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۸). «شاهنامه از چه می‌گوید و ارزش آن در چیست»، مجله سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۶۹، ص ۵-۲۵.
۵. امین، سیدحسن (۱۳۹۱). «نگاهی به کیش زرتشتی در شاهنامه»، مجله حافظ، شماره ۹۵، ص ۴۲-۴۴.
۶. ایزدی، پیروز (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی در عمل: توصیف کتاب تحلیل انتقادی گفتمان نورمن فرکلایف، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۷. پرهام، باقر (۱۳۷۳). مبانی نقد خرد سیاسی در ایران، تهران: نشر مرکز.

۸. حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷). *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
۹. خسروی، اشرف و موسوی، سید کاظم (۱۳۸۷). «خردورزی و دینداری اساس هویت ایرانی در شاهنامه»، کاوش‌نامه، سال نهم، شماره ۱۶، ص ۹۹-۱۲۸.
۱۰. دباشی، حمید (۱۳۶۹). «فرهنگ سیاسی شاهنامه»، مجله ایران‌شناسی، سال دوم، شماره ۶، ص ۳۲۱-۳۴۱.
۱۱. رستگار، نصرت‌الله (۱۳۸۴). «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی»، آینه میراث، سال سوم، شماره دوم، پیاپی ۲۹، ص ۹-۳۱.
۱۲. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱). *نامورنامه: درباره فردوسی و شاهنامه*، تهران: نشر سخن.
۱۳. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). *حماسه سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
۱۴. طباطبایی جواد (۱۳۸۵). *خواجه نظام الملک طوسی گفتاری در تداوم فرهنگ ایران*، تبریز: ستوده.
۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۸). *شیعه در اسلام*، تهران، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۶. غفیفی، رحیم (۱۳۴۹). «زردشت و گشتاسب»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، مشهد، سال سوم، شماره ۹، ص ۳۵-۵۱.
۱۷. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۸). *شاهنامه فردوسی بر اساس نسخه چاپ مسکو*، مشهد: نشر سخن گستر.
۱۸. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۱۹. کریمیان، حسین (۱۳۷۵). *پژوهشی در شاهنامه*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
۲۰. مالمیر، تیمور (۱۳۸۷). «ساختار فنی شاهنامه»، کاوش‌نامه، سال نهم، شماره ۱۶، ص ۱۹۹-۲۱۵.

۲۱. محیط طباطبایی، محمد (۱۳۱۳). «عقیده دینی فردوسی»، نشریه هنر و معماری، شماره ۱۷ و ۱۸، ص ۲۲-۳۷.
۲۲. مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۷). *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۲۳. نیتل، دانیل (۱۳۷۳). *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۲۴. نیستانی، محمود (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان در عمل: تفسیر، تبیین و جایگاه تحلیل‌گر تحلیل انتقادی گفتمان نورمن فرکلاف*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۲۵. وینست، اندرو (۱۳۷۶). *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
۲۶. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۷). «زمینه‌های اجتماعی فروپاشی حکومت ساسانی بر اساس شاهنامه»، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی (دانشگاه خوارزمی)، سال ۱۶، شماره ۶۰، ص ۱۵۵-۱۷۶.